

مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و چهارم، شماره پیاپی ۹۰،
پاییز ۱۳۹۱، ص ۸۵-۹۹

امکان قصاص پدر توسط فرزند در آراء فقهی و قوانین جزایی*

علی مراد حیدری

استادیار دانشگاه حضرت معصومه (س)

Email: heydarilaw@gmail.com

چکیده

عدم امکان قصاص پدر به خاطر کشتن فرزند، مورد اتفاق و اجماع فقهای امامیه است؛ اما در فرضی که پدر، مستقیماً مرتکب جنایت بر فرزند نشود و فرزند، حق قصاص را علیه پدر، از مجنی علیه به ارث ببرد، بین فقهاء، اختلاف نظر وجود دارد که آیا فرزند می‌تواند پدرش را قصاص کند یا نه؟ گروهی از فقهاء، در این مورد، قائل به عدم امکان قصاص پدر هستند. قیاس اولویت، روایت لا یقاد والد بولده، روایت باب قذف، عمومات ادله‌ی امر به احسان و مصاحبت به معروف با والدین، ادله‌ی مورد استناد این گروه از فقهاء است.

جمعی از فقهاء نیز به امکان قصاص پدر در این مساله حکم داده‌اند. این عده از فقهاء، ضمن رد استناد به قیاس اولویت، یا استناد به روایت باب قذف، به اکتفاء به قدر متیقن در خروج از اطلاق ادله‌ی قصاص، تمسک جسته‌اند و مسأله‌ی مورد بحث را مشمول عمومات ادله‌ی قصاص دانسته‌اند. در این مقاله، ضمن نقد و بررسی ادله‌ی هر دو گروه، قول دوم ترجیح داده می‌شود.

قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۰ و نیز پیش نویس قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۸۸، صرفاً به این نکته اشاره دارند که اگر قاتل، پدر یا جد پدری مقتول باشد، قصاص نمی‌شود و فرض مورد بحث این مقاله، به اجمال برگزار شده است؛ از این جهت، تحلیل فقهی این مسأله در روشن شدن حکم این موضوع، حائز اهمیت خواهد بود.

واژه‌های کلیدی: قتل عمد، قصاص، قصاص پدر، نفی أبوت.

*. تاریخ وصول: ۱۳۸۹/۰۳/۲۰؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۰/۰۷/۲۶. این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی «حقوق کیفری» است که با حمایت مالی دانشگاه حضرت معصومه (س) انجام شده است.

مقدمه

مطابق ماده‌ی ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۰، پدر یا جد پدری که فرزند خود را بکشد، قصاص نمی‌شود و به پرداخت دیه قتل به ورثه مقتول و تعزیر محکوم خواهد شد. صرف نظر از مباحثی که در مورد امکان یا عدم امکان قصاص جد پدری وجود دارد، آنچه در این ماده دارای ابهام است، حکم این مسأله است که اگر پدری مرتکب جنایت بر فرزند نشود، بلکه فرزند به جهتی، حق قصاص را علیه پدرش به دست آورد، آیا می‌تواند پدر را قصاص کند یا خیر؟ برای مثال: چنانچه مردی همسرش را عمداً به قتل برساند و وارث مقتوله، منحصرأ فرزند یا فرزندان همان مرد باشند، آیا آن‌ها می‌توانند پدر را به خاطر قتل مادرشان قصاص کنند یا خیر؟

با توجه به ماده‌ی ۲۲۰ ق.م.ا که حکم عدم قصاص را به جد پدری هم تسری داده است، این بحث، در این فرض نیز قابل طرح است که شخصی همسر پدرش را به قتل رساند و وارث مقتوله، نوه‌ی خود قاتل باشد.

همان گونه که اشاره شد، حکم این مسأله در ماده‌ی ۲۲۰ ق.م.ا روشن نیست. در چنین مواردی، در راستای اصل ۱۶۷ قانون اساسی، ماده‌ی ۸ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب اصلاحی سال ۱۳۸۱ و ماده ۲۱۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری، مصوب سال ۱۳۷۸، قضات دادگاه‌ها باید با مراجعه به منابع معتبر فقهی و فتاوی مشهور، حکم قضیه را صادر نمایند.

در این نوشته، سعی شده است تا با طرح دیدگاه‌های مختلف و نقد و بررسی دلایل آن‌ها، زمینه برای یافتن حکم صحیح، از منابع معتبر فقهی و فتاوی مشهور فراهم آید. قبل از ورود به بحث اصلی مقاله، بررسی اجمالی حکم جنایت پدر بر فرزند در فهم مباحث بعدی کمک خواهد نمود.

بررسی حکم جنایت پدر بر فرزند

فقه‌های امامیه انتفاء ابوت را یکی از شرایط قصاص می‌دانند؛ عبارت محقق حلی در شرایع بدین صورت است: «الشرط الثالث: أن لا یكون القاتل أباً، فلو قتل ولده لم یقتل به» (حلی، ۴/۹۸۸). این حکم مورد اتفاق فقه‌های امامیه است و ظاهراً فقیه برجسته‌ای با آن مخالفت نکرده است.

شهید ثانی، پس از ذکر حکم عدم قصاص پدر به خاطر جنایت بر فرزند، تصریح می‌کند: «إجماعاً منا ومن أكثر العامة» (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۱۵۶/۱۵).

فاضل هندی (۱۱/۷) و صاحب جواهر (نجفی، ۱۶۹/۴۲) هم در این مورد، ادعای اجماع نموده‌اند.

بنابراین، تحقق اجماع بر عدم قصاص پدر به خاطر قتل فرزند، قطعی، و مدرك آن، روایات زیادی است که ذیلاً به برخی از آنها اشاره می‌گردد:

۱- روایت پیامبر اکرم (ص): «لا یقاد الوالد بولده» (دارمی، ۱۹۰/۲)؛

۲- روایت حمران از یکی از دو امام باقر یا صادق (ع): «لَا یُقَادُ وَالِدٌ بِوَلَدِهِ وَ یُقْتَلُ الْوَلَدُ إِذَا قَتَلَ وَالِدَهُ عَمْدًا» (حر عاملی، ۵۶/۱۹)؛

۳- روایت حلبی از امام صادق (ع): «قَالَ سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ یُقْتَلُ ابْنَهُ أَمْ یُقْتَلُ بِهِ؟ قَالَ: لَا» (همان، ۵۷/۱۹)؛

۴- روایت فضیل بن یسار از امام صادق (ع): «لَا یُقْتَلُ الرَّجُلُ بِوَلَدِهِ إِذَا قَتَلَهُ وَ یُقْتَلُ الْوَلَدُ بِوَالِدِهِ إِذَا قَتَلَ وَالِدَهُ» (همان، ۵۷/۱۹)

۵- روایت إسحاق بن عمّار از امام صادق (ع): «أَنَّ عَلِيًّا (ع) كَانَ یَقُولُ: لَا یُقْتَلُ وَالِدٌ بِوَلَدِهِ إِذَا قَتَلَهُ وَ یُقْتَلُ الْوَلَدُ بِالْوَالِدِ إِذَا قَتَلَهُ وَ لَا یُحَدُّ الْوَالِدُ لِلْوَلَدِ إِذَا قَذَفَهُ وَ یُحَدُّ الْوَلَدُ لِلْوَالِدِ إِذَا قَذَفَهُ» (همان، ۵۸/۱۹)؛

روایات دیگری نیز با این مضمون وجود دارد، تا جایی که صاحب جواهر، قطع را برای این حکم مذکور در این روایات، ادعا کرده است؛ هر چند که به حد تواتر اصطلاحی نرسیده باشد (نجفی، ۱۶۹/۴۲).

صاحب تفصیل الشریعه، این روایات را مستفیض، بلکه متواتر معنوی دانسته است (فاضل لنکرانی، ۱۵۰).

افزون بر این، در بعضی از آثار فقهی، تلاش شده است از بُعد عقلی و فلسفی و یا به عبارت دیگر، از بُعد حکمت احکام نیز عدم قصاص پدر، در صورت کشتن فرزند، مورد تعلیل قرار گیرد؛ از جمله اینکه گفته شده است پدر، سبب وجود فرزند است و شایسته نیست که فرزند، عدم پدرش را سبب گردد؛ یا اینکه حرمت و شرف پدری، اقتضاء می‌کند که به خاطر قتل فرزندش مورد قصاص قرار نگیرد.

صاحب مسالک، پس از استناد به اجماع و روایت، در تعلیل این حکم می‌نویسد: «و لآن

الوالد سبب وجود الولد، فلا يحسن أن يصير الولد سببا معدما له، و لا يليق ذلك بحرمة الابوة، و لرعاية حرمة لم يحد لقتله» (شهيد ثاني، مسالك الافهام، ۱۵۶/۱۵)

صاحب مجمع الفائدة و البرهان هم در تعلیل عدم قصاص جد پدری به خاطر نوه‌اش می‌نویسد: «لأنه سبب لوجود سببه» (مقدس اردبیلی، ۱۶/۱۴). شبیه این تعلیل، در دیگر کتب نیز وجود دارد (خوانساری، ۲۵/۷).

در روایتی از کتاب علل الشرایع نیز آمده است: «العلَّةُ فِي أَنْ لَا يُقْتَلَ وَالِدٌ بَوْلَدِهِ، أَنَّ الْوَالِدَ مَمْلُوكٌ لِلْأَبِ لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ (ص): أَنْتَ وَمَالُكَ لِأَبِيكَ» (نوری، ۲۳۹/۱۸) البته، بر خلاف برداشت این بزرگواران، در این روایت نه به علیت پدر در وجود فرزند، بلکه به مالکیت او بر فرزند، اشاره شده است (حیدری، ۶۳).

بدین ترتیب، عدم قصاص پدر به خاطر قتل فرزند، از مسائل مورد اتفاق است و همان گونه که پیش از این نیز اشاره شد، تحقق اجماع بر عدم قصاص پدر به خاطر قتل فرزند، قطعی است و نمی‌توان به عموم ادله قصاص همانند: «أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» (مائده: ۴۵) استناد نمود؛ چه اینکه عموماً ادله قصاص با روایات و اجماع فقهاء، قابل تخصیص است و امکان تخصیص عموماً کتاب به سنت، امری مسلم است.^۱

پس از بررسی مسأله‌ی حق قصاص فرزند علیه پدر، چند نکته را باید مورد توجه قرار داد: نکته‌ی اول این است که هر چند پدر در قتل فرزندش قصاص نمی‌شود، لکن باید دیه را به ورثه‌ی مقتول پردازد و خود هم از آن سهمی نمی‌برد. ظاهراً لزوم پرداخت دیه، مورد اجماع فقهاء است (محقق حلی، ۹۸۸/۴، علامه‌ی حلی، إرشاد الأذهان، ۲/۲۰۴، ابن فهد، ۱۸۹/۵، شهید ثانی، الروضة البهية، ۴/۴۲۵، مقدس اردبیلی، ۱۶/۱۴، نجفی، ۴۱/۱۶۹، خویی، ۲/۸۶) چنان‌که بسیاری از فقهاء، به لزوم پرداخت دیه، حکم داده‌اند.

مستند مشهور فقهاء، علاوه بر قاعده‌ی «لا يبطل دم امرئ مسلم»، روایات وارده است؛ از جمله صحیح‌ه‌ی ظریف که می‌گوید: «قَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): أَنَّهُ لَا قَوْلَ لِرَجُلٍ أَصَابَهُ وَالِدُهُ فِي

۱. البته در صورتی که پدری به قتل فرزندانش عادت نماید به عقیده‌ی بعضی از فقهاء، از باب إفساد فی الارض اعدام می‌گردد. مرحوم بهجت در این مورد قتل پدر را از باب قصاص دانسته است؛ پدری که معتاد است به قتل فرزندان خود، مثل مسلمانی است که عادت به قتل کافر ذمی دارد که قصاص می‌شود و الحاق این مورد به آن مورد، بی‌وجه نیست. آقای موسوی اردبیلی نیز معتقد است: اگر در مورد خاصی حاکم شرع تشخیص دهد که از موارد إفساد فی الارض است، می‌تواند حکم مخصوص به آن را صادر نماید. (دفتر آموزش روحانیون، کد ۶۶۷۵)

أَمْرٌ يَعِيبُ عَلَيْهِ فِيهِ فَأَصَابَهُ عَيْبٌ مِنْ قَطْعٍ وَغَيْرِهِ وَ يَكُونُ لَهُ الدِّيَّةُ وَ لَأَ يُقَادُ» (حر عاملی، ۵۸/۱۹).

در روایت دیگری، جابر از امام باقر (ع) در مورد مردی که فرزندش را می‌کشد سؤال کرد، امام فرمود: «لَأُيَقْتَلُ بِهِ وَ لَكِنْ يُضْرَبُ ضَرْبًا شَدِيدًا وَ يُنْفَى عَنِ مَسْقَطِ رَأْسِهِ» (همان، ۵۸/۱۹)

با این وجود، شیخ طوسی در مبسوط می‌فرماید: «فإذا ثبت أنه لا يقاد به فعليه التعزير و الكفارة» (شیخ طوسی، ۹/۷). ظاهر فتوای شیخ طوسی، ثبوت تعزیر و كفاره است و دیه را ذکر نکرده است.

صاحب جامع المدارک هم با نظر مشهور مخالف است. به نظر ایشان، صحیح‌هی ظریف، به غیر قتل نفس، ناظر است؛ به علاوه، اصل در قتل عمد، قصاص است، نه دیه؛ و ثبوت دیه، محتاج به توافق بین ولی دم و قاتل است؛ و عدم مهدوریت دم مسلمان هم ثبوت دیه بر چنین قاتلی را اثبات نمی‌کند (خوانساری، ۲۳۳/۷).

با این حال، حتی اگر از روایت جابر هم ثبوت دیه اثبات نشود، از صحیح‌هی ظریف می‌توان چنین امری را اثبات نمود؛ بدین صورت که اگر چه موضوع این صحیح‌هی، جراحاتی نظیر قطع و امثال آن است، لکن با تنقیح مناط می‌توان گفت ملاکی که موجب شده است امام (ع) در مورد جراحت، به دیه، حکم بدهند، هدر نرفتن خون مسلمان است که در قتل نیز همین ملاک موجود است.

بنابراین، چنانچه پدری فرزندش را به قتل برساند، دیه او را باید بپردازد و تعزیر هم می‌شود. مبنای تعزیر هم انجام فعل حرام است که همان از بین بردن نفس معصومه است. البته اینکه در خبر جابر ذکر شده است پدری که فرزند فرزندش را به قتل برساند، به شدت تازیانه زده می‌شود و تبعید می‌گردد، این حکم تبعید، مورد تبعیت فقهاء، قرار نگرفته است. شاید بتوان آن را بر این، حمل کرد که ضرب و تبعید مذکور، از جمله‌ی مصادیق تعزیری است که حاکم می‌تواند آن را تعیین کند.

نکته‌ی دوم این است که پدر به خاطر فرزند، قصاص نمی‌شود. در این حکم، تفاوت از حیث حریت و دین، مؤثر نیست؛ بنابر این، حتی اگر پدری غیر مسلمان، فرزند مسلمان خود را عمداً به قتل برساند، یا جراحی بر او وارد نماید، پدر مذکور، قصاص نمی‌شود؛ چون رابطه‌ی أبوت و بنوت یا ولادتی که موضوع ادله‌ی عدم قصاص است، در اینجا هم وجود

دارد.

بنابراین، اطلاق ادله‌ی عدم قصاص پدر، فرض مورد بحث را نیز شامل می‌شود و دلیلی وجود ندارد که بخواهد این فرض را از شمول ادله، خارج کند.^۱ این مسأله هنگامی روشن تر می‌شود که توجه داشته باشیم که ادله‌ی وجوب مصاحبت به معروف، والدین کافر را نیز شامل می‌گردد.

نکته‌ی سوم این است که چون در نصوص مذکور، عدم قصاص پدر مورد تصریح قرار گرفته است، لذا ادله‌ی مورد بحث، تنها، به مورد مباشرت، ناظر است؛ بدین معنا که عدم قصاص پدر، در صورت جنایت بر فرزند، و همچنین عدم اجرای حد قطع، در صورت سرقت از اموال فرزند، به موردی منحصر است که پدر، خود به قتل فرزند، یا سرقت از اموال وی اقدام نماید و چنانچه پدری در قتل یا سرقت از اموال فرزندش، به مباشر، کمک (معاونت) کند، به مجازات محکوم خواهد شد. عدم اجرای قصاص، یا عدم اجرای حد قطع، به معنای آن نیست که عمل مجرمانه‌ی پدر، مباح است و در صورت معاونت در انجام این جرایم نیز به مجازات محکوم نمی‌شود.

بررسی حکم قصاص پدر توسط فرزند

همان گونه که در مقدمه، اشاره شد، مسأله‌ای که تا حدی دارای ابهام می‌باشد و نگارنده، در نوشته‌ی حاضر، در صدد بررسی آن است، پاسخ به این سؤال است که آیا عدم قصاص پدر، از سوی فرزند، تنها به موردی مربوط است که پدر، مستقیماً، بر فرزند، جنایت مرتکب می‌شود یا شامل موردی نیز می‌گردد که فرزند، حق قصاص را بر پدر پیدا کرده است؟ این مورد اخیر، در جایی است که پدر بر جسم فرزند، جنایتی وارد نکرده است، بلکه بر نفس فردی، مرتکب جنایت شده است که فرزند، ولی دم او می‌باشد.

مثلاً: مردی زنش را به قتل می‌رساند و فرزند این شخص قاتل، ولی دم آن زن مقتوله است، آیا در چنین موردی، این فرزند، حق دارد پدر را قصاص کند یا خیر؟ البته فرض سؤال در جایی است که ولی دم، به فرزند، منحصر است و گر نه چنانچه اولیای دم دیگری باشند، آن‌ها حق قصاص دارند.

^۱ . شهید ثانی در مسالک می‌فرماید: «ولا فرق فی الأب بین الحر والعبد ، ولا بین المسلم والکافر ، لوجود المقتضی للمنع وهو الأبوة ، وأصله عدم اشتراط أمر آخر» (شهید ثانی ، مسالک الافهام، ۱۵/۱۵۶).

به هر حال، در این مسأله در بین فقهاء دو دیدگاه وجود دارد :

دیدگاه یکم: عدم امکان قصاص پدر

شیخ طوسی (۱۰/۷)، شهید ثانی (مسالک الافهام ۱۵/۱۵۹)، علامه‌ی حلی (قواعد الاحکام، ۳/۶۰۸)، فاضل هندی (۹۷/۱۱) و خویی (۸۷/۲) از جمله‌ی قائلین به این نظر هستند. قائلین به عدم امکان قصاص پدر، برای اثبات نظر خود به دلایل زیر استناد می‌کنند:

۱. قیاس اولویت

توضیح اینکه اگر پدر، فرزند خود را بکشد، به جهت کشتن فرزند، حق قصاص ایجاد نمی‌شود، حال هنگامی که پدر، کس دیگری را بکشد که فرزند، ولی دم او می‌باشد، به طریق اولی حق قصاص علیه پدر ثابت نمی‌شود.

فاضل هندی از فقهای است که چنین استدلالی را مطرح نموده است؛ «لأنه لا یقتل بقتله فأولی أن لا یشتحق علیه القتل اقتصاصاً لمورثه» (فاضل هندی، ۹۷/۱۱).

وجه اولویت از این جهت است که در حالت اول، خود فرزند، کشته شده است و قصاص، حق اصالی است، در حالی که در حالت دوم، شخص دیگری کشته شده است و حق قصاص، تبعی و ارثی است.

۲. روایت لایقاد والد بولده

استناد به این روایت و روایات مشابه، بر این فرض مبتنی است که حرف «ب» در بولده، به معنای سببیت باشد و از آنجا که استیفای قصاص به مطالبه صاحب حق منوط است، هنگامی که، فرزند خود قاتل، صاحب حق قصاص و مطالبه کننده‌ی آن می‌باشد، این فرزند، سبب قصاص پدر است؛ از این رو، عموم و اطلاق نص، آن را در بر می‌گیرد؛ صاحب مسالک در این زمینه می‌فرماید: «استیفاء القصاص موقوف علی مطالبه المستحق، و إذا کان هو الولد و طالب به کان هو السبب فی القود، فیتناوله عموم النص أو إطلاقه» (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۱۵/۱۶۰).

۳. روایت محمد بن مسلم

در باب قذف، روایت صحیحی ای از محمد بن مسلم وجود دارد که در بخشی از آن، امام باقر (ع) فرمودند: «و إن کان قال لابنه : یا بن الزانیة و أمه میته، و لم یکن لها من یأخذ بحقها منه إلا ولدها منه، فإنه لا یقام علیه الحد، لأن حق الحد قد صار لولده منها» (حر عاملی، ۴۴۷/۱۸).

مطابق ذیل صحیح، در هر موردی که حقی علیه پدر، به فرزند منتقل گردد، فرزند حق مجازات پدر را ندارد.

بعضی دیگر، معتقدند هر چند روایاتی که بر عدم قصاص پدر دلالت می‌کند، ما نحن فیہ را در بر نمی‌گیرد، لکن مقتضای عموم تعلیلی که ذیل صحیحی مذکور، آمده است، شمول حکم، نسبت به مورد بحث است (خویی، ۸۷/۲).

بنابراین، ظاهر صحیح این است که حق اجرای کیفر قصاص پدر برای فرزند، همان گونه که بالإصاله ساقط است، بالتبع نیز ساقط می‌گردد.

۴. عموماً ادله‌ی امر به احسان و مصاحبت به معروف با والدین

در آیات قرآن حکیم و روایات، بر لزوم احسان به پدر و مادر و رفتار شایسته با آنان بسیار تأکید شده است، حال در صورتی که فرزند، قصاص پدر را مطالبه کند، با این آیات و روایات، منافات خواهد داشت (نجفی، ۱۷۵/۴۲).

دیدگاه دوم: ثبوت قصاص بر پدر

محقق حلی (۲۰۰/۴)، صاحب جواهر (نجفی، ۱۷۵/۴۲)، محقق اردبیلی (۲۱/۱۴)، مرحوم سبزواری (۲۳۲/۲۸) و امام خمینی (۵۲۲/۲) از جمله‌ی قائلین به این نظر هستند. قائلین به امکان قصاص پدر، برای اثبات نظر خود به دلایل زیر استناد می‌کنند:

۱. منع اولویت

نمی‌توان گفت چون پدر به خاطر جنایت بر فرزند، اصالتاً قصاص نمی‌شود، تبعاً هم به طریق اولی نباید قصاص شود؛ زیرا آن چیزی که عدم قصاص را اقتضاء می‌کند، رابطه‌ی ابوت و ولادت است که در فرض مورد بحث، چنین رابطه‌ای وجود ندارد. رابطه‌ی زوجیت هم عدم قصاص را اقتضاء نمی‌کند. اساساً قصاص پدر نه به خاطر جنایت بر فرزند، بلکه به خاطر ارتکاب قتل همسر است و فرزند به نیابت از مادر خود، به قصاص اقدام می‌کند و اِلّا اگر فرض کنیم که خود مادر، توانایی مطالبه خون خود را داشت، اصلاً به فرزند نوبت نمی‌رسید؛ پس، حتی ادعای تساوی حالت مذکور، با این مورد هم درست نیست که پدر، فرزند خود را به قتل می‌رساند؛ تا چه رسد به ادعای اولویت (فاضل لنکرانی، ۱۶۰).

این استدلال سخنی صحیح است؛ چه اینکه در فرض مورد بحث، اگر مقتول، علاوه بر فرزند قاتل، ولی دم دیگری - مثلاً: برادری - داشته باشد، او می‌تواند به تنهایی قصاص قاتل را بخواهد، بدون اینکه فرزند از شمول عنوان ولی دم خارج شود؛ پس، معلوم می‌شود، صرف

اینکه فرزند، صاحب حق قصاص می‌شود، مانع اجراء قصاص نیست، بلکه مانع قصاص، ابوت قاتل است؛ در حالی که اگر مانع قصاص زوجیت بود، دیگر، هیچ یک از اولیای دم، حق قصاص پدر را نداشتند.

به بیان دیگر، در فرضی که پدر، فرزند خود را می‌کشد، اساساً حق قصاص، محقق نمی‌شود، لکن در فرضی که پدر، همسر (مادر فرزند) خود را می‌کشد، تردیدی نیست که حق قصاص، محقق است و فقط بحث در اجرای این حق است که ابوت، مانع اجرای این حق است. حال با ثبوت حق قصاص، مانع اجرای آن باید احراز گردد و با عنایت به مورد روایات که به جرم فرزند کشی پدر، ناظر است و شمول آن بر مانحن فیه، مورد تردید است، لذا، احراز مانع، مسلم نیست و در این صورت، مقتضی که همان ثبوت قصاص است، اثر خود را محقق می‌نماید.

با این بیان، معلوم می‌شود که مقام زوجیت، با مقام ابوت هم، برابر نیست. بنابر این، چگونه می‌توان ادعای اولویت نمود؟

۲. اکتفاء به قدر متیقن در خروج از اطلاق ادله‌ی قصاص

اطلاق و عموم ادله‌ی قصاص، ثبوت قصاص بر قاتل را اقتضاء می‌کند، مگر آنکه دلیلی، این عموم را تخصیص زند و دامنه‌ی آن را محدود کند. امکان تخصیص عمومات ادله‌ی قصاص، از دو جهت باید بررسی شود:

الف) استناد به روایت «لایقاد والد بولده»

این روایت، در واقع از مصادیق تمسک به عام در شبهات مفهومی‌ی دائر میان اقل و اکثر است؛ زیرا عموم ادله‌ی قصاص، به وسیله‌ی روایت لایقاد والد بولده، تخصیص خورده است. قدر مسلم و اقل روایت لایقاد، قصاص در صورت قتل فرزند است و بیش از آن، مورد شبهه است که در این مورد، به عموم ادله‌ی نظیر: «أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» (مائده: ۴۵) عمل نمی‌کنیم. لذ، طرفداران عدم قصاص پدر، به این روایت و روایاتی با همین مضمون استناد می‌کنند؛ لکن، واقعیت این است که این روایت در موردی ظهور دارد که پدر، مستقیماً فرزند را بکشد؛ نه جایی که فرزند، به طور غیر مستقیم، صاحب حق قصاص می‌شود.

آنچه صاحب مسالک گفته است که باء، در «لایقتل والد بولده»، باء سببیت است و استیفای قصاص، بر مطالبه‌ی صاحب حق، موقوف است و هنگامی که فرزند، صاحب حق می‌باشد و قصاص را مطالبه می‌کند، او سبب قصاص است و عموم یا اطلاق نص، او را در بر

می‌گیرد. (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۱۶۰/۱۵)، قابل پذیرش نیست؛ چون آنچه عرفاً از این روایت و روایات مشابه، فهمیده می‌شود، عدم قصاص پدر به خاطر قتل فرزند است و نه مطلق سببیت به معنای مطالبه‌ی قصاص پدر.

مضافاً اینکه اگر معنای دوم، یعنی: ولی دم قرار گرفتن فرزند، منظور امام (ع) بود، باید می‌فرمود: «لایقود ولدُ والده»؛ یعنی: هیچ فرزندی نمی‌تواند پدرش را قصاص کند! از این رو، صاحب جواهر نیز استدلال صاحب مسالک را واضح الضعف دانسته است؛ «و ما فی المسالک من أنّ استیفاء القصاص موقوف علی مطالبه المستحق، وإذا کان هو الولد وطالب به کان هو السبب فی القود، فیتناوله عموم النص أو إطلاقه، واضح الضعف، ضرورة ظهور قوله (ع): لا یقاد والد بولد، فی کون المراد عدم قتله بقتله» (نجفی، ۱۷۶/۴۲).

نظر صاحب جواهر با روایات دیگر نیز تقویت می‌شود؛ از جمله روایت فضیل بن یسار از امام صادق (ع) با عبارت: «لا یقاد الرجل بولده إذا قتله» که در این صراحت دارد که عدم قصاص پدر، مربوط به موردی است که پدر، فرزند خود را کشته باشد و لا غیر.

ب) اطلاق ادله وجوب مصاحبت به معروف

دلیل دیگری که ممکن است برای تقیید اطلاقات ادله‌ی قصاص به آن استناد گردد، اطلاق ادله‌ای است که به احسان به والدین و خوش رفتاری با آنان، امر می‌کند. صاحب کشف اللثام، علاوه بر ادعای اولویت، دلیل دیگر را برای عدم قصاص، این گونه بیان می‌کند: «و لقوله تعالی: «وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا» (لقمان: ۱۵) (فاضل هندی، ۹۸/۱۱).

صاحب جواهر هم پس از رد استدلال صاحب مسالک در مورد منع سببیت فرزند در قصاص پدر، احتمالی را مطرح می‌کند و می‌گوید: مگر اینکه گفته شود مقتضای امر به مصاحبت به معروف - حتی اگر والدین کافر باشند - و اموری از این قبیل، که آیه و روایت متضمن آن است، سقوط قصاص را ایجاب نماید که در این صورت، ادعای غیر از این - یعنی خارج کردن قاتل از عموم این ادله - نیاز مند دلیل است (نجفی، ۱۷۶/۴۲).

لکن، این استدلال هم تمام نیست؛ چون در اینجا ادله‌ی امر به مصاحبت به معروف و ادله قصاص، ظاهراً با یکدیگر تعارض بدوی دارند؛ ولی پس از وقوع قتل، ادله‌ی قصاص، موضوعیت می‌یابد و موضوع، وارد ساحت قصاص می‌شود و برای خروج از حاکمیت ادله‌ی قصاص، به دلیل قوی‌تری نیاز داریم که ظاهراً به دلیل قوت ظهور در ناحیه‌ی ادله‌ی قصاص،

ادله‌ی مصاحبت به معروف، فاقد چنین صلاحیتی است.

مضافاً که اخذ به اطلاق ادله‌ی مصاحبت به معروف، مقتضی عدم قصاص مادر، به خاطر قتل فرزند نیز هست؛ در حالی که فقهاء به عدم قصاص مادر در قبال قتل فرزند، حکم نداده‌اند. از اینجا معلوم می‌شود که ادله‌ی مصاحبت، در خصوص عدم قصاص پدر نیز فاقد اطلاق است؛ فلذا، اطلاقات ادله‌ی قصاص، از قبیل: «أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» (مائده: ۴۵) «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرِّ بِالْحَرِّ» (بقره: ۱۷۸) و... همچنان به اعتبار خود باقی است و با وجود تردید در یک مورد مشکوک، چیزی مانع تمسک به اطلاق ادله‌ی قصاص نخواهد بود.

۳. منع استناد به ادله‌ی باب قذف.

استناد به صحیح‌هی محمد بن مسلم در باب قذف هم ادعای مخالفان را اثبات نمی‌کند؛ چون ذیل صحیح‌هی که به آن استناد می‌شود، با موضوع مورد بحث، ارتباطی ندارد؛ «لأنَّ حَقَّ الْحَدِّ قَدْ صَارَ لَوْلَا مِنْهَا»؛ چرا که این صحیح‌هی و تعلیلی که در آن ذکر شده است به باب حدود، مربوط است و نمی‌توان این تعلیل را به باب قصاص تعمیم داد. اینکه گفته می‌شود: صرف انتقال حق قصاص، به فرزند، مانع ثبوت قصاص، نسبت به پدر است (لنکرانی، ۱۶۱)، اگر چه حرف درستی است، لکن، مورد آن، به حد قذف و نهایتاً حدودی دیگر، نظیر: حد سرقت، منحصر است و در غیر حدود نمی‌توان چنین استدلالی مطرح نمود؛ چرا که اضافه کردن حد، به حق، در این صحیح‌هی، قید توضیحی نیست که اثری بر آن مترتب نباشد، بلکه قید احترازی است که با آن از موارد دیگر، مثل: حق قصاص، احتراز شده است؛ بنابراین این، صحیح‌هی مذکور، از بحث، خروج موضوعی دارد و استناد به آن قابل پذیرش نیست.

از آنچه گفته شد، نکات زیر به دست می‌آید:

۱. وجود رابطه ابوت و بنوت بین قاتل و مقتول، مانع قصاص قاتل است؛ اما هنگامی که قاتل، فرد دیگری - مثل: زوجه اش - را بکشد و فرزند، ولی دم باشد، دیگر، رابطه‌ی ابوت و بنوت وجود ندارد و رابطه زوجیت بین قاتل و مقتول هم، چنین مانعیتی را اقتضاء نمی‌کند.
۲. ادله‌ی عدم قصاص پدر، نظیر: «لایقاد والد بولده» مخصوص موردی است که پدر، مستقیماً فرزندش را بکشد و نمی‌توان آن را به موردی تعمیم داد که پدر، فرد دیگری را کشته است و فرزند، ولی دم آن مقتول است.
۳. عمومات ادله‌ی مصاحبت به معروف، با ادله‌ی قصاص، تخصیص می‌خورند و محدود می‌شوند، لکن، دلیلی وجود ندارد که عمومات ادله‌ی مصاحبت به معروف، عمومات ادله‌ی

قصاص را تخصیص زند یا مقید نماید.

۴. در حد قذف، به خاطر ورود دلیل خاص، اگر فرزند، حق اجرای حد را بر پدر خود، به طور انحصاری از مادر، ارث ببرد، حد اجرا نمی‌شود؛ اما مورد روایت، حق حد است و در باب قصاص چنین دلیلی نداریم و تعمیم روایت مذکور، به باب قصاص هم توجیهی ندارد. بنا بر آنچه گفته شد، در صورتی که قاتل، کسی را غیر از فرزند، نظیر: مادر، برادر، خواهر یا ... بکشد و فرزندش ولی دم انحصاری مقتول قرار گیرد، فرزند، می‌تواند قصاص پدر را مطالبه و اجرا نماید؛ و اگر فرزند، ولی دم انحصاری نباشد و دیگران خواهان قصاص شوند و فرزند خواهان دیه باشد، باید سهم فرزند را از دیه، به فرزند، پرداخت نمود. آنچه گفته شد، مورد تأیید بعضی از فقهای معاصر نیز قرار گرفته است؛ متن استفتاء و فتاوی زیر به خوبی بیانگر این امر است.

سؤال: در صورتی که مردی همسر خود را عمداً به قتل برساند، آیا فرزندان قاتل، در مقام تنها اولیای دم، می‌توانند قصاص پدر را مطالبه کنند؟ (دفتر آموزش روحانیون قوه قضاییه، کدسؤال: ۱۷۴)

- محمد تقی بهجت: مانع ندارد؛

- سید عبدالکریم موسوی اردبیلی: به نظر این جانب، در مفروض سؤال، فرزندان قاتل، حق قصاص دارند و نص عدم قصاص، شامل مورد نیست؛

- حسین نوری همدانی: بلی، می‌تواند قصاص پدر را مطالبه نمایند.

سؤال: در صورتی که مردی همسرش را عمداً به قتل برساند و از آن زن یک دختر داشته باشد، آیا برای دختر، حق قصاص پدرش ثابت است یا خیر؟

- سیدعلی خامنه‌ای: دختر، حق قصاص قتل مادرش را علیه پدرش دارد (کد

سؤال: ۸۰۶۲).

اگر چه بعضی از فقهاء، عدم ثبوت قصاص برای فرزند، قائل شده‌اند، و حتی شهید ثانی در مسالک، ادعای شهرت نموده است و فرموده است وقتی قصاص اصالتاً ثابت نمی‌شود، ارثاً هم ثابت نمی‌شود؛ لیکن اقوی ثبوت قصاص برای فرزند، و اکتفاء به مورد نص است. مورد نص هم، در عدم قصاص پدر به جهت قتل فرزند، ظهور دارد (لا یقاد والد بولده) نه غیر آن؛ و رجوع به اطلاق کتاب، مثل: «وَمَنْ قُتِلَ مَطْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَانًا» (اسراء: ۳۳) قول به ثبوت قصاص برای فرزند است (صانعی، ۱۵۱/۱).

در پایان این بحث ذکر چند نکته ضروری است:

نکته اول، اینکه امکان قصاص پدر، به قتل منحصر نیست، بلکه فرزند، در جراحات و قطع عضو هم می‌تواند پدر خود را قصاص کند^۱ و دلیل این امر نیز همان ادله‌ای است که در مورد قتل، بر امکان قصاص پدر دلالت دارند؛ بنابر این، اگر مردی مرتکب قطع عمدی عضو همسر خود گردد و همسر وی قبل از اجرای قصاص وفات نماید، حق قصاص عضو، به فرزند وی به ارث می‌رسد و در صورت منحصر بودن ولی دم به فرزند، او می‌تواند قصاص عضو را بر پدر، مطالبه و اجراء نماید.

نکته دوم اینکه در صورت قتل فرزند، رابطه‌ی ابوت، مانع قصاص پدر است و در این حکم، تفاوتی نمی‌کند که فرزند پسر باشد یا دختر؛ و اینکه در لسان روایات، واژه‌ی ولد و ابن، ذکر شده است به معنای انحصار حکم به پسر نیست؛ چرا که منظور، بیان مانع بودن ابوت برای قصاص است و نه انحصار حکم به پسر.

اینکه در اکثر عبارات فقهی از واژه‌های والد یا ابن استفاده شده است نیز به خاطر بدهاقت و قطعیت آن است، یا اینکه فقهاء، اولویت آن را مفروغ عنه دانسته‌اند؛ چنان که شهید ثانی می‌نویسد: «و البنت كالابن إجماعاً، أو بطریق اولی» (شهید ثانی، مسالک الافهام، ۱۵/۱۵۶). شاید وجه اولویت، از این جهت باشد که وقتی پدر به خاطر قتل پسر، با وجود برابری پسر با پدر، در دیه، قصاص نمی‌شود، به خاطر قتل دختر که دیه اش نصف دیه پدر است، به طریق اولی قصاص نمی‌شود؛ لکن، در صورتی که فرزند، حق قصاص را علیه پدر، پیدا کند، در امکان مطالبه‌ی اجرای قصاص نفس یا عضو، بر پدر، بین دختر و پسر، تفاوتی نیست و اگر دختر هم حق قصاص را علیه پدر به ارث ببرد، می‌تواند قصاص را مطالبه و اجراء نماید.

نتیجه گیری

با توجه به آنچه گفته شد، به نظر نگارنده، حکم عدم امکان قصاص پدر، به موردی منحصر است که پدر، مستقیماً، جنایت را بر فرزند مرتکب می‌شود و ادله‌ی موجود، به همین فرض، ناظر است؛ و در مورد فرضی که فرزند مجنی علیه نیست، بلکه حق قصاص را علیه پدر، از مجنی علیه به ارث می‌برد، دلیلی برای عدم امکان قصاص پدر وجود ندارد و با عنایت

۱. در مورد عدم امکان اجرای قصاص عضو بر پدر، در صحیح‌های ظریف از امیر مؤمنان (ع) آمده است: «قَضَى أمير المؤمنين (ع) أَنَّهُ لَا قَوْدَ لِرَجُلٍ أَصَابَهُ وَالِدُهُ فِي أَمْرِ يَعْيبُ عَلَيْهِ فِيهِ فَاصَابَهُ عَيْبٌ مِنْ قَطْعٍ وَغَيْرِهِ وَ يَكُونُ لَهُ الدِّيَّةُ وَ لَا يَقَادُ» (حر عاملی، ۵۸/۱۹).

به اینکه عدم امکان قصاص پدر به خاطر جنایت بر فرزند، خلاف اصل، و استثناء بر عمومات ادله‌ی قصاص، همچون: «أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» (مائده: ۴۵) به شمار می‌آید، باید به قدر متیقن آن اکتفاء نمود و موارد مورد تردید را مشمول عمومات ادله قرار داد.

خوشبختانه، در راستای همین دیدگاه، در ماده‌ی ۱۷-۳۱۳ پیش نویس قانون مجازات اسلامی بیان شده است: «منظور از شرط چهارم از شروط قصاص، پدر و جد پدری نبودن جانی، نسبت به مجنی علیه است نه نسبت به ولی دم یا وارث مجنی علیه؛ مثلاً: چنانچه پدری، مادر فرزند خودش را عمداً بکشد، یا دستش را قطع کند و مادر فوت کند، فرزند، حق قصاص پدر را دارد».

هر چند در ماده‌ی ۳۰۳ لایحه‌ی قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۸۸ در فصل مربوط به شرایط عمومی قصاص مقرر شده است: «قصاص در صورتی ثابت می‌شود که مرتکب، پدر یا از اجداد پدری مجنی علیه نبوده»، لکن متأسفانه حکم ماده‌ی ۱۷-۳۱۳ پیش نویس، در بررسی نهایی حذف شد و مقنن با حذف صراحت ماده مذکور، ابهام قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۷۰ و امکان برداشت‌های مختلف را همچنان باقی گذاشته است.

منابع

قرآن مجید

ابن فهد حلی، احمد بن محمد، *المهذب البارع فی شرح مختصر النافع*، الاولی، مؤسسة النشر الإسلامی، قم، ۱۴۰۷ ق.

حر عاملی، محمدبن حسن، *وسائل الشیعة، السادسة، المكتبة الإسلامية*، تهران، ۱۳۶۷.
حیدری، علی مراد، *تحلیل فقهی حقوقی تأثیر خویشاوندی در قوانین کیفری ایران*، رساله‌ی دکتری رشته حقوق جزا و جرم شناسی دانشگاه تهران، پردیس قم، تابستان ۱۳۸۷.

خمينی، امام روح الله، *تحریر الوسيلة*، مؤسسة النشر الإسلامی، قم، بی تا.
خوانساری، سید احمد، *جامع المدارک فی شرح مختصر النافع*، الثانية، مؤسسة اسماعیلیان، قم، ۱۴۰۵ ق.

خویی، سید ابو القاسم، *مبانی تکملة المنهاج*، مؤسسة إحياء آثار الخویی، قم، ۱۴۲۲ ق.
دفتر آموزش روحانیون و تدوین متون فقهی معاونت آموزش قوه قضاییه، *گنجینه‌ی آرای فقهی، قضایی*، بی تا.

- دارمی، عبدا... بن بهرام، *سنن الدارمی*، مطبعة الإعتدال، دمشق، بی تا.
- سبزواری، سید عبد الاعلی، *مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام*، الرابعة، دفتر سبزواری، قم، ۱۴۱۳ ق.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی، *الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة*، الثانية، مجمع الفکر الإسلامی، قم، ۱۴۲۷ ق.
- همو، *مسالك الافهام إلى تنقیح شرایع الإسلام*، الاولى، مؤسسة المعارف الإسلامیة، قم، ۱۴۱۳ ق.
- شیخ طوسی، محمد بن حسن، *المبسوط فی الفقه الإمامیة*، الثانية، الکتبة المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة، قم، ۱۳۸۷ ق.
- صانعی، یوسف، *استفتائات قضایی*، میزان، تهران، ۱۳۸۴.
- علامه‌ی حلی، حسن بن یوسف، *إرشاد الأذهان إلى أحكام الإیمان*، الاولى، مؤسسة النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۰ ق.
- همو، *قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام*، الاولى، مؤسسة النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۹ ق.
- فاضل لنکرانی، محمد، *تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة (القصاص)*، الثانية، مرکز فقه الأئمة الأطهار (ع)، قم، ۱۴۲۲ ق.
- فاضل هندی، محمد بن حسن، *كشف اللثام عن قواعد الأحکام*، الاولى، مؤسسة النشر الإسلامی، قم، ۱۴۲۴ ق.
- محقق حلی، جعفر بن حسن، *شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام*، الخامسة، انتشارات استقلال تهران، ۱۴۲۱ ق.
- مقدس اردبیلی، أحمد، *مجمع الفائدة و البرهان*، الثانية، مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۲۱ ق.
- نوری، حسین، *مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل*، الثانية، مؤسسة آل البيت (ع) لإحیاء التراث، قم، ۱۴۰۸ ق.
- نجفی، محمد حسن، *جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام*، الرابعة، دارالکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۷۴.
- مرکز تحقیقات فقهی قوه قضائیه، معاونت توسعه قضائی، *پیش نویس قانون مجازات اسلامی*، قم، ۱۳۸۶.